**مسجد پایگاه ایثارو شهادت**

**ایجاد انگیزه**

بی‌باکی و شجاعت از مهم‌ترین ویژگی‌هایِ کسی است که قرار است در جهاد و نبرد با دشمنان شرکت کند. اهمیت این روحیه برای آن است که حتی در صورت عدم درگیری فیزیکی و مسلحانه، شرایطی به وجود بیاید تا دشمن از مسلمانان بترسد و حتی فکر جنگ به ذهن او متبادر نشود. به عبارت دیگر، علاج واقعه قبل از وقوع صورت بگیرد؛ چنان‌که قرآن کریم نیز با اشاره به این مهم می‌فرماید: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ‏ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُم»1 این ویژگی به‌قدری مهم است که حتی فرد پارسایی چون کمیل بن زیاد نخعی به دلیل عدم اتصاف به آن، مورد توبیخ حضرت امیر قرار می‌گیرد.2 اما چگونه می‌توان این ویژگی را که عامل اصلی و اساسی در موضوع ایثار و شهادت است، در جامعه‌ی مسلمانان ایجاد کرد؟

**اقناع اندیشه**

براساس آيات قرآن کريم، بی‌باک بودن یکی از ویژگی‌های کسانی که به عمران و آبادی مسجد و اقامه نماز مبادرت می‌ورزند. قرآن می‌فرماید: «مسجدها به خداوند متعال اختصاص دارند»3 و کساني اين مکان‌‌ها را آباد مي‌‌کنند که به پروردگار جهانيان و روز قيامت، ايمان دارند؛ نماز را بر پاي مي‌دارند و زکات را مي‌پردازند و از کسي جز خدا نمي‌‌هراسند.4

شاید همین سخن مبنا و میزان کلام امام خمینی (ره) در شرایط دشوار و خطیر انقلاب بود که فرمودند: «اين­ها از مسجد مي­ترسند، من تكليفم را بايد ادا كنم [و] به­ شما بگويم، شما دانشگاهي­ها، شما دانشجو­ها، همه­تان برويد مساجد را پر كنيد. سنگر هست اين­جا؛ سنگرها را بايد پر كرد». ایشان پس از پیروزی انقلاب نیز همواره بر این مسئله تأکید داشتند که: «اين مساجد بود كه اين پيروزي را براي ملت ما درست كرد. اين مراكز حساسي است كه ملت بايد به آن توجه داشته باشند. اين‌طور نباشد كه خيال كنيم حالا ديگر ما پيروز شديم، ديگر مسجد مي‌خواهيم چه كنيم؟ پيروزي ما براي اداره مسجد است».5

و باز شاید به همین دلیل است که اولین اقدام پیامبر پس از هجرت به مدینه، احداث مسجد بود. اولین مسجد، مسجد قباست که در ایامی که رسول خدا در میان طایفه بنی عمرو منتظر خانواده‌اش بود، احداث شد و دیگری مسجد النبی است که حضرت آن را بلافاصله پس از اسکان در منزل ابوایوب، طرح‌ریزی و بنا کردند.

اما رابطه میان مسجد و ایثار و شهادت چیست؟ چرا کسانی که اقدام به ساخت مسجد یا اقامه نماز می‌کنند، از روحیه شجاعت و صلابت برخوردار می‌شوند؟ مگر این اقدام آنها چه اتفاقی را به وجود می‌آورد؟

شاید پاسخ این سؤال را بتوانیم در داستان معروفی که از پیامبر اسلام نقل شده بیابیم: گروهى از صحابه از غزوه‏اى مراجعت كردند و به‏طور دسته جمعى خدمت حضرت رسيدند؛ سربازانی که تا ساعاتی پیش جان خود را در کف دست نهاده و برای مبارزه با دشمن راهی میدان شده و حالا تشنه و گرسنه و با زخم‌هایی بر بدن عازم خانه بودند. پیامبر به محض دیدن ایشان فرمودند: «مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الْاصْغَرَ وَ بَقِىَ عَلَيْهِمُ الْجِهادُ الْاكْبَرُ؛ آفرين! آفرين بر مردمى كه از نبرد كوچك بازگشته‏اند و نبرد بزرگ بر آنها باقى مانده است». عرض كردند: «يا رسولَ اللَّه! وَ مَا الْجِهادُ الْاكْبَرُ؟؛ نبرد بزرگ چيست؟» فرمود: «جِهادُ النَّفْسِ‏» مجاهده با نفس امّاره از جهاد با انسان ديگر بزرگ‌تر است. 6

بنابراین از آنجا که مسجد مهم‌ترین و مشخص‌ترین محل برای اقامه نماز است و اقامه نماز یکی از مهم‌ترین راه‌های مبارزه با هوای نفس و جهاد اکبر است، رابطه میان ایثار و شهادت معنا پیدا می‌کند. این معنا را از عناصر مسجد نیز به خوبی می‌توان دریافت. مسجد محراب دارد؛ محراب یعنی محل نبرد. کسی می‌تواند در میدان بیرونی پیروز و سربلند باشد که در میان درونی هم موفق شده باشد. کسی که در محراب نماز با دشمن درون خود و شیطان جنگیده، می‌تواند با دشمن بیرون هم بجنگد. البته این همه‌ی ماجرا نیست. فقط عابد و زاهد بودن کافی نیست؛ بلکه نیازمند توانایی و مهارت‌های جنگی نیز هستیم.7

قدرت و توانایی، چگونه و در کجا به دست می‌آید؟ باز هم پاسخ مسجد است. مسجد باید محل آموزش‌های اصلی و مورد نیاز مسلمانان و محل تعامل و تلاقی نیروهای انقلابی و اسلامی باشد. مسجد باید میدان جهاد اکبر و مقدمه‌ساز جهاد اصغر باشد. در دوران انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، مسجد خرمشهر این‌گونه بود. نه فقط مسجد خرمشهر که مساجد کل کشور پایگاه جذب نیروهای پیر و جوان و دلسوز، شجاع و مبارز برای حفظ این آب و خاک و ارزش‌ها بود.

باید توجه داشت امروز نیز که جنگ دیگری بر پا شده که رهبر انقلاب، آن را جنگ نرم نامیده‌اند، ما باید متکی به نیروهای مسجدی باشیم. مسجد مطمئن‌ترین سنگر و بهترین محل برای مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی است.

**تحریک احساسات**

بسیاری از یاران باوفای شهید کربلا، امام حسین (ع)، به خاک و خون غلتیده و به شرف شهادت نایل آمده بودند.

«ابوثمامه صیداوی» ـ یکی از فداکاران و یاوران امام شهید (ع) ـ متوجه شد که وقت نماز ظهر فرا رسیده است. بی‌درنگ به حضور امام حیسن (ع) شتافت و گفت: «یا ابا عبد الله! جانم فدایت باد، می‌بینم که این دشمنان بی‌دین، دست به نبردی سخت زده‌اند؛ اما به خدا سوگند من نمی‌گذارم تو کشته شوی، مگر اینکه پیش از تو به خون درغلتم! اینک دوست دارم که این آخرین نماز ظهر را با شما به جای آورم». امام سر به آسمان برداشت و فرمود: «ذكرت الصلاة، جعلك الله من المصلين الذاكرين! نعم، هذا أول وقتها. ثم قال : سلوهم أن يكفوا عنا حتى نصلي؛ به ياد نماز افتادى، خداى ترا از نمازگزاران قرار دهد و از ذاكران بداند. بلى! حالا وقت نماز فرا رسيده است. از آنان بخواهيد كه ساعتى دست از جنگ بردارند تا ما نماز بخوانيم». دشمن به امام و يارانش فرصت ندادند تا نماز بخوانند.

پيشواى شهيدان تصميم گرفت كه نماز خوف بخواند. به زهير بن قين و سعيد بن عبد اللّه فرمود: «تقدما امامى حتى اصلى الظهر، فتقدما امامه في نحو من نصف اصحابه حتى صلى بهم صلاة الخوف» جلو بايستيد و سپر باشيد. زهير و سعيد جلو نصف ياران امام ايستادند، بدن را سپر تيرهاى دشمن قرار دادند، و از هر طرف كه تير مى‌آمد، تيرها را به جان مى‌خريدند. امام با ياران باقى‌مانده‌اش نماز خوف را به جماعت به جا آوردند و سلام دادند. نماز كه تمام شد، سعيد بر اثر تيرهای بسيارى كه بر پيكرش رسيده بود، بر زمين افتاد و به شهادت رسيد.

در غبار کربلا پیچیده بود

از صف ایمان ترنم‌های عشق

در دل عرش خدا پیچیده بود

گرم می‌شد دم‌به‌دم آهنگ جنگ

شعله‌ی پیکار بالا می‌گرفت

نیزه‌ها و تیرهای جان‌شکاف

در میان سینه‌ها جا می‌گرفت

اندر آن هنگامه‌ی خون و نبرد

با شتاب آمد کسی نزد امام

گفت: هنگام نماز است ای حسین!

شعله‌ور شد پیشوا از این پیام

نیزه و شمشیر را یکسو نهاد

عاشقانه بر سر سجاده شد

زیر باران و صفیر تیرها

رکعتان عشق را آماده شد

گفت تکبیری و در آن گیرودار

گرم نجوی با خدای خویش شد

ما سوی اللّه را همه از یاد برد

در نمازی فارغ از تشویش شد

تا نماز خون بپا دارد امام

پیش‌مرگانش به صف اندر شدند

در مسیر بارش طوفان تیر

پیش پایش لاله‌گون پرپر شدند

از فراز آسمان آسیمه‌سر

جبرئیل آمد در آن صحرا فرود

در مصلّی بر مصلّی سجده کرد

بال رأفت بر سر پاکان گشود

چون حسین بن علی تکبیر گفت

آفرینش کرد بر او اقتدا

چشم خیل عرشیان مبهوت ماند

بر نماز آخر خون خدا

از قیام کربلا گویا هدف

با خدا راز و نیازی بوده است

زیر تیغ و تیر در صحرای خون

با وضوی خون نمازی بوده است

**پی‌نوشت**

. و هر چه در توان داريد از نيرو و اسب‌هاى آماده بسيج كنيد، تا با اين [تداركات‏]، دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان‏] ديگرى را جز ايشان ـ كه شما نمى‏شناسيدشان و خدا آنان را مى‏شناسد ـ بترسانيد

2. امیر مؤمنان علی (ع) در زمان خلافت خود، کمیل را فرماندار «هیت» (یکی از آبادی‌های عراق) کرد. «ابن ابی الحدید» می‌گوید: کمیل در برابر قتل و غارت‌هایی که از ناحیه سپاهیان معاویه در بلاد و آبادی‌های عراق می‌شد، ضعف نشان داد و بعد به جای جبران آن، به «قرقیسا» و نواحی آن که تحت تصرف معاویه بود حمله کرد. از این رو مورد توبیخ علی (ع) قرار گرفت (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 17، ص 149).

حضرت در این نامه کمیل را این‌گونه مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهند:

اما بعد، سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده و اصرار بر انجام آنچه در قلمرو وظیفه او نیست، یک ناتوانی روشن و رأی باطل و هلاک‌کننده است. (ای کمیل) تو به اهل «قرقیسا» حمله کردی، ولی از نگهبانی مرزهایی که تحت ولایت توست، چشم پوشیدی. این کار، عملی ناصحیح است. تو در واقع پلی برای دشمنانت شده‌ای که می‌خواهند دست به غارت و قتل دوستانت بزنند. نه بازوی سطبر و توانمندی داری و نه هیبت و ترس در دل دشمن ایجاد می‌کنی و نه مرزی را حفظ می‌نمایی و نه شوکت و شاخ و شانه دشمن را درهم می‌شکنی و نه از اهل شهر و دیارت، پاسداری خوب انجام می‌دهی و نه رهبرت را از دخالت در امور آنجا بی‌نیاز می‌سازی». نهج البلاغه، نامه61.

3. «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ» جن: 18.

4. «إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللَّهَ فَعَسى‏ أُولئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدينَ». توبه: 18.

5. صحیفه امام خمینی، ج 13، ص 15.

6. شهید مطهری پیدایش واژه جهاد اکبر را از این زمان می‌داند. ر.ک: مجموعه ‏آثار استاد شهيد مطهرى، ج‏23، ص234.

7. مولوى داستانى در مثنوى آورده. داستان شيرينى است و عالى نقل مى‏كند. مى‏گويد: مرد زاهدى بود كه خيلى مقيّد و متعبّد و متشرّع بود و همه‌ی عبادت‌ها، اعمّ از واجبات و مستحبات را انجام مى‏داد. يك وقت به فكر افتاد كه ما تمام عبادتها را انجام داده‏ايم، ولى يك عبادت را كه جهاد در راه خداست انجام نداده‏ايم؛ فردا مى‏ميريم، ثواب اين را هم برده باشيم. به سربازى گفت: ما از ثواب جهاد محروم مانده‏ايم، آيا ممكن است اگر جهادى پيش آمد ما را هم خبر كنى كه مى‏خواهيم براى ثوابش شركت كنيم؟ گفت: چه مانعى دارد. آن سرباز روزى آمد او را خبر كرد كه آماده باش كه عازم هستيم، گفته‏اند كفار حمله كرده‏اند، سرزمين مسلمين را اشغال نموده‏اند، زن‌هاى مسلمين را اسير كرده و مردهاشان را كشته‏اند، زود حركت كن. عابد هم اسلحه پوشيد و اسبش را سوار شد و شمشيرش را برداشت و همراه اينها راه افتاد. روزى در يك جا كه پايين آمده و خيمه زده و نشسته بودند، يك مرتبه صلاى عمومى زدند كه دشمن رسيد، و دستور اكيد و شديد كه حركت كنيد. سربازهاى آزموده مثل برق اسلحه‏شان را پوشيدند و يك دقيقه هم طول نكشيد كه پريدند روى اسب‌ها و ديوانه‌وار تاختند. اين زاهدى كه وضويش نيم ساعت طول مى‏كشيده‏ و غسلش يك ساعت، تا به خودش جنبيد و رفت كه اسلحه و شمشير و چكمه‏ها و اسبش را پيدا كند و خلاصه تا وقتى كه آماده شد، آنها رفتند و جنگيدند و يك عده كشته شدند، عده‏اى را كشتند و يك عده را هم اسير گرفتند و آمدند. اين بيچاره خيلى غصه خورد كه عجب كارى شد، باز ما از ثواب جهاد محروم مانديم؛ اينكه خيلى بد شد! پس ما كه توفيق پيدا نكرديم جهاد كنيم. يك آدم گردن كلفتى را به او نشان دادند از اسرايى كه گرفته بودند و كَتَش را محكم بسته بودند. گفتند: اين را مى‏بينى؟ اين آن‌قدر جنايت كرده، آن‌قدر از مسلمان‌ها كشته، آن‌قدر بيگناه كشته كه [حد ندارد]. اين را ما اسير كرده‏ايم و جز كشتن راه ديگرى ندارد. حالا ما اين را مى‏دهيم به تو، تو برو براى ثوابش اين را ببر يك كنارى و گردنش را بزن كه تو هم [در جهاد] شركت كرده باشى. او را تحويل وى دادند، شمشيرى هم به او دادند و وى رفت كه گردن او را بزند و بيايد. مدتى طول كشيد، ديدند از زاهد خبرى نشد. گفتند: يك گردن زدن كه اين‌قدر طول نمى‏كشد! برويم ببينيم چرا نيامد. رفتند، ديدند زاهد بى‏هوش افتاده و اين مردك هم با دست‌هاى بسته، خودش را انداخته روى او و دارد شاهرگش را مى‏جود و عن‌قريب است كه آن را قطع كند. مردك را انداختند آن طرف و كشتند و زاهد را آوردند داخل خيمه و به هوش آوردند. گفتند: چرا اين‏طور شد؟ گفت: واللَّه من كه نفهميدم، تا گفتم: اى ملعون! تو اين‌قدر مسلمان‌ها را براى چه كشتى؟ يك فريادى كرد و ديگر چيزى نفهميدم!

آدمى كه ميدان جنگ را نديده باشد، همه‌ی عبادت‌هاى دنيا را هم كرده باشد، با يك پِخ بى‏هوش مى‏شود و مى‏افتد. مجموعه ‏آثار استاد شهيد مطهرى، ج ‏22، ص 779.